

تاریخ تحلیلی، تفسیری ایران

فرزانه قوجلو

(نگاهی به کتاب تازه دکتر محمد علی همایون کاتوزیان)

- ایرانیان (ایران در عهد باستان، قرون میانه و مدرن)
- The Persians (Ancient, Mediaeval and Modern Iran)
- دکتر همایون کاتوزیان
- By : Dr. Homa Katouzian
- انتشارات دانشگاه ییل
- Publisher : Yale University Press

۱۵۴

ایرانیان : ایران در عهد باستان، قرون میانه و مدرن کتابی است چهارصد و پنجاه صفحه‌ای که دکتر همایون کاتوزیان، استاد تاریخ ایران و ادبیات فارسی در دانشگاه آکسفورد بریتانیا، به زبان انگلیسی نگاشته و اخیراً توسط دانشگاه ییل به چاپ رسیده است. این کتاب که تاریخ ایران را از نخستین روزها تا روزگار معاصر با نگاهی تحلیلی - تفسیری بازگو میکند فرصتی به خواننده خود می‌دهد تا بار دیگر تاریخ ایران را بازخوانی کند؛ اما این بار با نگاهی تحلیلی و موشکافانه‌تر. کتاب ایرانیان... به جز تصاویر، پیش‌گفتار، مقدمه و برگزیده‌ای از کتابشناسی به چهارده فصل تقسیم شده است:

۱) اسطوره‌ها، افسانه‌ها و تاریخ کهن (۲) یونانیان، پارتیان و پارسیان (۳) عرب‌ها، اسلام و ایرانیان (۴) ترک‌ها و مغول‌ها (۵) باز هم ظهور امپراطوری ایران (۶) از هم گسیختگی و تجدید وحدت (۷) تنگنای اصلاح و مدرنیزه کردن (۸) انقلاب برای استقرار قانون (۹) حکومت خودکامه مدرن (۱۰) اشغال، ملی شدن نفت و دیکتاتوری (۱۱) انقلاب سفید (۱۲) انقلاب فوریه ۱۹۷۹ (۲۲ بهمن ۱۳۵۷) (۱۳) جمهوری اسلامی (۱۴) ایران بعد از آیت‌ا... خمینی.

دکتر کاتوزیان در مقدمه بسیار گویای خود، که نه تنها به دیدگاه‌های مؤلف در

بازنویسی تاریخ می‌پردازد، بلکه به واقع تصویری کاملاً روشن از کل کتاب برای خواننده خود ترسیم می‌کند، به ما چنین می‌گوید: «در باب شیوه نوشتن تاریخ یا آنکه "تاریخ واقعی" چیست عقاید متفاوتی، به‌ویژه در میان خود مورخین، وجود دارد. برخی به روایت‌های توصیفی از رویدادها اهمیت می‌دهند و معمولاً مطالعه در جزئیات و یا ریز حوادث تاریخی را به عنوان روش صحیح تاریخ‌نگاری در نظر می‌گیرند. برای آنها کشف حقیقتی که تاکنون ناشناخته مانده، هر قدر هم که کوچک باشد، مهم‌تر از شناخت جدید و تحلیل‌گرانه حرکت‌های فراگیر تاریخی است. برخی دیگر تأکید کمتری بر حقایق دارند و مایلند با استفاده از قلم مویی بلند بر بوم تاریخ دوباره نقش زنند و به جستجوی راه‌ها و دلایل رخدادها بپردازند: اینان در برخی موارد افراطی آنقدر پیش می‌روند که تاریخ را کاملاً از مضمون تجربی‌اش تهی می‌کنند.» به اعتقاد دکتر کاتوزیان تاریخ نه تنها باید از مضمونی واقعی و تجربی بهره بگیرد بلکه باید به شناختی تحلیل‌گرانه نیز مجهز باشد که به رویدادها معنا دهد و تاریخ را از داستان‌پردازی متمایز سازد. با همین باور است که دکتر کاتوزیان در این کتاب از «چگونگی» و «چرایی» تاریخ ایران سخن می‌گوید. و برای دست یافتن به این مهم، به مشاهدات تطبیقی بین تاریخ ایران و اروپا روی آورده است تا نشان دهد چرا جامعه و تاریخ ایران با وجود غنای خود در برخی زمینه‌های پر اهمیت با غرب متفاوت بوده است. چرا اصل اساسی در انقلاب مشروطه استقرار قانون بود یا چرا در انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تمام جامعه - از فقیر و غنی، پیر و جوان، سنتی و مدرن - علیه حکومت متحد شدند.

دکتر کاتوزیان در مقدمه خود و با یادی از این بیت سعدی:

خلاف رأی سلطان رأی جُستن به خون خویش باشد دست شستن

از دشواری‌های تاریخ‌نگاری در ایران حکایت کرده که در هر دوره از تاریخ این سرزمین با چه محدودیت‌ها و خطراتی روبرو بوده است. گذشته از این محدودیت‌ها، آنچه در نظر نویسنده نگارش تاریخی جامع و تفسیری از ایران را دشوار می‌سازد، تناقض و تضاد حاکم بر جامعه ایرانی در هر دوره است، به گونه‌ای که تمامی قدرت‌ها، از کوچک و بزرگ، و تمامی نژادها و جوامع درکی ویژه خود از ایران دارند که گاه با دیگری کاملاً متفاوت است. در همین حال، ایرانیان خود دستخوش چند دستگی بسیارند، به گونه‌ای که اگر نه تک تک آنان، اما هر قشر، هر طبقه و هر کیش درکی از سرزمین و تاریخ خود دارد که کمابیش با بقیه مغایر است. و هر یک باور خود را چنان حقیقی، مقدس و یقین مطلق می‌پندارد که دیدگاه مغایر با آن دست‌کمی از کفر ندارد و شاید آن را توطئه‌ای

اهریمنی علیه تمام ایرانیان قلمداد کند. دکتر کاتوزیان در تأیید و تأکید گفته‌های خویش از نمونه‌ای یاد می‌کند که می‌توان گفت تصویری روشن از اندیشه توطئه در ذهن ایرانیان ترسیم می‌کند:

«... چند سال پیش ایرانی بسیار تحصیل کرده و عضوی از فارسی‌زبانان ایرانی در یکی از نشریه‌های فرهنگی و برجسته تهران مقاله‌ای کاملاً احساساتی نوشت و استدلال کرد که بریتانیا اصطلاح «پرشیا» (پارس) را به جای «ایران» ابداع کرد چون قصد داشت تخم نفاق بکارد و سرزمین‌های ایران را از هم جدا کند. قوم‌گرایان جدایی طلبی هستند که اعتقاد به ایران را به عنوان پدیده‌ای واحد و در عین حال چندقومی، توطئه‌ای برای سرکوب اقلیت‌های قومی و زبانی قلمداد می‌کنند. ایران بسیار چیزها دارد اما گنجینه‌ای عظیم است از احساسات و عواطف پر شور و متضاد. به همین خاطر، هر قدر که مؤلف تاریخ جامع و تفسیری ایران توانمندتر، دقیق‌تر، مستقل‌تر و بی‌طرف‌تر باشد، احتمال بیشتری دارد که خطر آزدن و رنجاندن دیگران را به جان بخرد، فقط به این دلیل که طبق عقیده آنان سخن نمی‌گوید.

ایران سرزمینی است با تاریخ هزاران ساله که، وجود تنوع عظیم در تمام زمینه‌ها دست‌کم تا اندازه‌ای در چندگونگی عقاید و عواطفی که به آن اشاره شد، نقش دارد. ایران سرزمینی کهن است با بیشترین تنوع در طبیعت، هنر و معماری، زبان، ادبیات و فرهنگ.»

دکتر کاتوزیان در ادامه گفتار خود در تقابل واژه‌های «پارس» و «ایران» می‌گوید که این توطئه بریتانیا نبود که آنها ایران را «پرشیا» بنامند و، فرانسویان «پرس» و آلمان‌ها «پرزین». هنگامی که نخستین بار یونانیان با ایرانیان روبرو شدند، ایرانیان پارسی به عنوان امپراتور پارس بر ایران‌زمین فرمان می‌راندند و از همین رو یونانیان آن را «پرسیس» خواندند. چنانکه توطئه‌ای هم وجود نداشت برای اینکه ایرانیان در اولین رویارویی خود با یونانیان ایونی، تمام سرزمین‌های یونان را «ایونیا» بخوانند و تا امروز هم با این نام (یونان) آن را بشناسند.

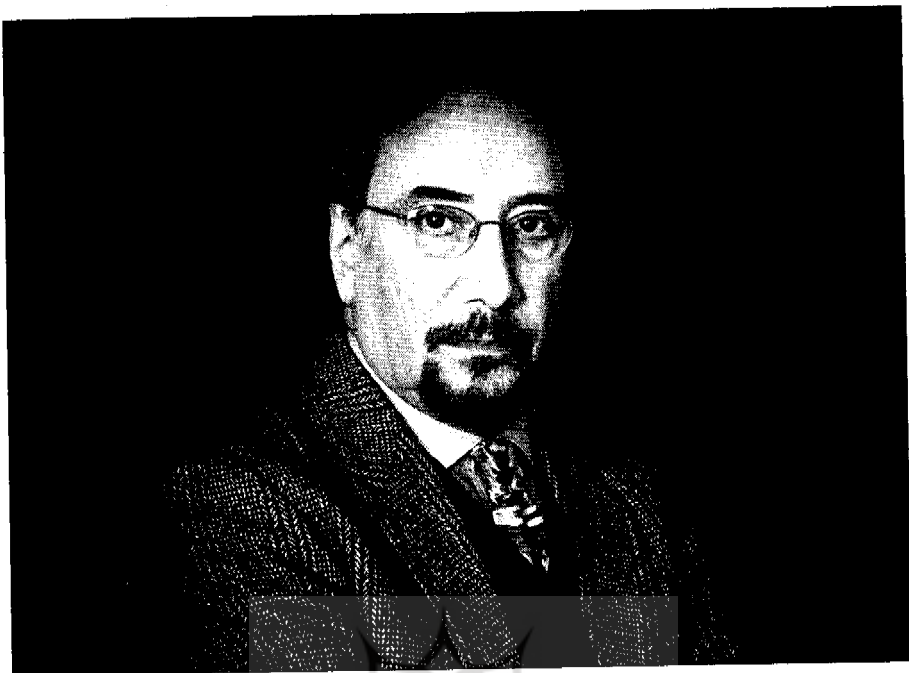
قبایل آریان در هزاره سوم و دوم پیش از میلاد، احتمالاً در مهاجرت‌های مکرر به این سرزمین آمدند. قبایل چادرنشین ایرانی در امتداد فلات ایران مستقر شدند و تا هزاره اول پیش از میلاد، مادها، پارسیان، مردمان باختر و پارتیان در بخش غربی سکنی گزیدند، در حالی که ایرانیان پشتو و بلوچ در مرز شرقی و در سرحدات کوهستانی شمال غرب هند و در بلوچستان امروزی استقرار یافتند. قبایل دیگری نیز بودند، همانند سکاها و قبایل آلان که سکاها بعدها با تاخت و تازهای خود به مرزها امپراتوران متعدد

ایران را به ستوه آوردند.»

در حقیقت دکتر کاتوزیان به ما می‌گوید که ایرانیان بیشتر یک نژاد بودند تا یک ملت. مردمان پارس فقط جزئی از آن به شمار می‌آمدند. و سوای سرزمینی که امروز ایران نام گرفته، افغانستان و تاجیکستان نیز جزئی از آن بوده و منطقه فرهنگی ایران حتی بخش‌های گسترده‌تری را هم دربر می‌گرفته و تا شمال هند، ازبکستان، ترکمنستان، قفقاز و آناتولی امتداد داشته است. پارسی یکی از زبان‌های ایرانی بوده و زبان‌های دیگری هم بر این منطقه گسترده حاکم بوده: کردی، پشتو، قفقازی (اُرستیک) و چند زبان دیگر که هنوز به عنوان زبان‌های زنده باقی مانده‌اند و بسیاری از گویش‌های دیگری که همچنان در ایران رایج‌اند، گذشته از این برخی زبان‌های غیرایرانی نیز در ایران، رواج دارند، مانند آذری و عربی.

نویسنده پس از برشمردن نکاتی چند و حائز اهمیت در باب زبان فارسی (پارسی) در پیش‌گفتار جامع خود به سراغ سرزمین ایران و مردمان آن می‌رود و اشاره می‌کند: «... ایران امروز بخشی از فلات گسترده‌تر ایران است که تمام آن در دوران‌هایی در قلمرو امپراتوری پارس جای می‌گرفت. ایران سرزمینی فراخ است، بزرگ‌تر از جمع بریتانیا، فرانسه، اسپانیا و آلمان.» سپس مؤلف با اشاره به گستردگی این سرزمین و کمبود آب از اهمیت نقش این عنصر حیات نه تنها در طبیعت و سیستم کشاورزی ایران بلکه به عنوان یکی از عوامل مهم جامعه شناختی یاد می‌کند که بر وجوه و ماهیت دولت‌های ایرانی و روابط بین دولت و جامعه حاکم بوده است. کمبود آب در چگونگی ایجاد روستاها در ایران نقشی مهم به عهده داشت، از خصوصیات روستاهای ایران کوچکی و تقریباً خودکفایی بودن آنها بود و روستاها به دلیل کمبود آب آنقدر با هم فاصله داشتند که هر روستا مجبور می‌شد تقریباً به تنهایی از پس نیازهای خود برآید و آنقدر کوچک بود که نمی‌توانست پایگاهی برای مالکیت فئودال بسازد، چرا که چنین پایگاهی نیازمند مازاد تولید بود تا بتواند خود را به عنوان واحدی اجتماعی - اقتصادی حفظ کند. به بیان دیگر، روستاها چنان کوچک و از هم دور بودند که امکان‌پذیری نظام فئودالیت از میان می‌رفت. دکتر کاتوزیان می‌گوید «به همین دلیل است که من ایران را "جامعه کم آب و پراکنده" توصیف کرده‌ام که دیگر عناوین مرا بر این سرزمین، که به همین اندازه واقع‌گرایانه است، یعنی "جامعه استبدادی" و "جامعه کوتاه‌مدت" تکمیل می‌کند.»

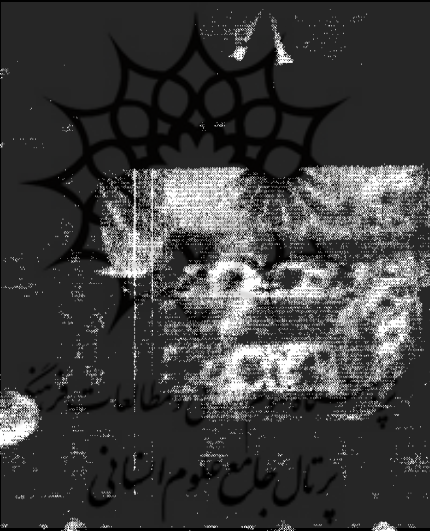
در ادامه همین مقدمه، بود یا نبود نظام فئودالی در ایران بررسی می‌شود: «برخی افراد تحصیل‌کرده، ایرانی یا غیرایرانی، شاید متعجب شوند که دریابند ایران هرگز



● دکتر محمد علی همایون کاتوزیان (عکس از مجید - رضا)

جامعه‌ای فنودال نبوده است. تعجب آنان به این خاطر است که آنها غالباً فنودالیسم را صرفاً نظامی سنتی می‌دانند که ارباب و رعیت در آن وجود دارد. مسلماً وجود ارباب‌ها و رُعیای ویژگی اصلی جامعه‌ای فنودال است اما همین کافی نیست. اگر قرار بود فنودالیسم را فقط با همین ویژگی توصیف کنیم، می‌شد ادعا کرد که عملاً تمام جوامع از زمان ظهور تمدن تا دوران اخیر فنودالی بوده‌اند. این مسأله حتی در مورد اروپا هم صدق نمی‌کند که نظام فنودالی در آنجا، فقط بیش از ده قرن شکوفا بود و به جای نظام یونانی - رومی کلاسیک حاکم شده بود و سپس جای خود را به دولت‌های رنسانس و دولت‌های مطلقه و دیگر نظام‌های پس از این دولت‌ها داد.»

دکتر کاتوزیان در تعریف جامعه فنودالی برای ما می‌گوید که در چنین جامعه‌ای صاحبان زمین طبقات حاکم را تشکیل می‌دهند و دولت به طبقات حاکم وابسته و نماینده آنهاست. اما در ایران، این صاحبان زمین و دیگر طبقات اجتماعی‌اند که به دولت وابسته‌اند. در اروپای فنودال طبقات اجتماعی هر می را تشکیل می‌دادند که در فوق این هرم دولت به عنوان نماینده آنها قرار داشت. در حالی که در ایران دولت در رأس این هرم اجتماعی قرار می‌گرفت و بر کل جامعه، فقیر و غنی، به عنوان رعیت خود فرمان می‌راند. دولت از این قدرت برخوردار بود که به هر کس می‌خواست زمین بدهد و یا آنکه از



The

PERSIANS

ANCIENT, MEDIAEVAL AND MODERN IRAN

HOMA KATOUZIAN

ملاکی زمینش را بگیرد و آن را به کسی دیگر بسپارد. و روی هم رفته دولت‌ها در ایران جان و مال مردم را در اختیار داشتند، از هر طبقه‌ای که بودند.

در بخشی دیگر از مقدمه به نقش دولت و جامعه می‌رسیم: «ملاک فتودال در اروپا آزاد بود و مستقل از دولت. زمین در مالکیت طبقه اشرافیتی قدیمی و با سابقه، حتی پس از دوره فتودالیت و تا دوران مدرن، قرار داشت. آنان که در قلمرو خود حاکمان واقعی بودند، ابتدا در قصرها و خانه‌های اربابی و بعدها در خانه‌های بیلاقی شاهانه و خانه‌های مجلل شهری خود زندگی می‌کردند. هیچ یک از این‌ها دقیقاً در ایران وجود نداشت چون زمین‌داران اساساً مخلوق حکومت بودند و از حقوق مستقل مالکیت بی‌بهره، فقط کمابیش از امتیاز موقت منافع آن سود می‌جستند. دولت هرگاه اراده می‌کرد می‌توانست این امتیاز را پس بگیرد. زمین‌داران در ایران طبقه‌ای قدیمی و مستمر نبودند زیرا مالکیت آنها معمولاً برای مدتی کوتاه دوام می‌آورد و با اراده دولت و مقامات آن به دیگران واگذار می‌شد.»

نویسنده کتاب با مقایسه‌ای همه‌جانبه بین حاکمان ایران و دولت‌ای اروپایی، خواه در اروپای فتودالیت و خواه در نظام‌های پس از آن و حتی در سلطه‌جوترین آنها، نشان می‌دهد که هیچ‌گاه دولت فرمانروای مطلق نبوده و مال و جان همه ملت خود را در اختیار نداشته است. حال آنکه در ایران دولت تام‌الاختیار بوده و به ویژه شاه از قدرتی نامحدود برخوردار بوده است و بر جان و مال رعایای خویش فرمان می‌رانده و هیچ قانون مستقل و بازدارنده‌ای وجود نداشته است. «از همین رو، اصلی‌ترین مشخصه حکومت - و مشخصه قدرت اجتماعی - همانا خودکامگی آن بود که هیچ قانون ماندگار و ریشه‌داری خارج از خودش، نوشته یا نانوشته، محدودش نمی‌کرد.»

در توصیف تضاد بین دولت و جامعه، دکتر کاتوزیان به ما می‌گوید که «ایرانیان معمولاً با حاکمان خود سر به مخالفت برمی‌داشتند. دقیقاً به این دلیل که زندگی و دارایی‌شان در ید قدرت حاکمان بود. اما تقریباً همیشه از حاکمی استقبال می‌کردند که از دل هرج و مرج بیرون می‌آمد و بر آن چیره می‌شد، گرچه وقتی هرج و مرج پایان می‌گرفت جامعه به عادت معمول خود در تقبیح دولت برمی‌گشت، حتی اگر از طریق شایعه‌پردازی و افسانه‌سازی بود، یا آن را به منظور خراب کردنش دست می‌انداخت. و هرگاه که دولت دچار مشکل می‌شد، جامعه سر به شورش برمی‌داشت. در طول تاریخ ایران بین دولت و جامعه تضاد بنیادی وجود داشته است، جز در موارد استثنایی و گذرا: دولت به دنبال حکومت استبدادی و مطلقه بود؛ جامعه سر در پی شورش و هرج و مرج داشت. استبداد

که در لغت به معنای رفتار استبدادی یا حکومت استبدادی است. همان معنای مشابه مطلق‌گرایی یا خودکامگی را ندارد که در اروپا بین سده‌های ۱۹۰۰-۱۵۰۰ رواج داشت، خواه در معنای لغوی یا در کارکرد اجتماعی آن.»

و باز هم در توضیح دولت استبدادی چنین می‌خوانیم «قدرت استبدادی دولت در ایران - منظور قدرتی است که قوانین مستقل و طبقات اجتماعی محدودش نمی‌کنند - در دست‌های فرمانروایی مقتدر، چون شاه عباس، مطلق می‌شود اما در دست حاکمانی ضعیف چون شاه سلطان حسین متزلزل و چندپاره است. معمولاً، فرمانروای مقتدر که با فتنه جدی روبرو نمی‌شد، حتی اگر با خشونت حکم می‌راند، بلکه حاکم ضعیف و بی‌کفایت بود که اغلب در برابر کنش‌ها و واکنش‌های بالقوه خطرناک جامعه قرار می‌گرفت. عاقبت فرمانروایان مقتدر بودند که "عادل" قلمداد می‌شدند چون آنها می‌توانستند صلح را حفظ کند و حاکمان بی‌کفایت "ستمگر" بودند چون نمی‌توانستند.» اما به گفته دکتر کاتوزیان، تضاد دولت و جامعه عراقی مهم برای افراد و زندگی اجتماعی داشت. از آنجا که دولت به هیچ یک از طبقات اجتماعی تکیه نداشت، قدرتش فوق تصور بود و به هیچ قانون یا حرفی نوشته یا نانوشته پایبند نبود. شاه به عنوان فوق هرم حکومت، گرچه قدرتش نامحدود نبود و نمی‌توانست به هرچه می‌خواهد برسد، که در هر صورت امری غیرممکن است، این قدرت را داشت که پسرش را کور کند یا بکشد و یا با شاهزادگان و دیگر مقامات کشوری به همین شیوه رفتار کند و یا آنکه ثروت و دارایی دیگران را به تملک خود درآورد. هر قدر هم که آن فرد از نظر اجتماعی و مرتبه‌ای بالا جای می‌گرفت.

با این حال دکتر کاتوزیان بر خود لازم می‌بیند به خواننده یادآور شود که هیچ‌یک از استدلال‌های او «غیرتاریخی» نیست و نمی‌خواهد بگوید که جامعه در طی تاریخ به همان شیوه باقی می‌ماند. برعکس، به دلیل آنکه جامعه ماهیتی کوتاه‌مدت و گذرا دارد، بیش از کشورهای اروپایی دستخوش تغییر می‌شود. آنچه در تاریخ ایران دوام آورد ماهیت استبدادی قدرت بود.

دکتر کاتوزیان در باب جامعه کوتاه‌مدت چنین می‌گوید: «استقلال دولت از جامعه که از قدرت استثنایی‌اش سرچشمه می‌گرفت، در عین حال علت اصلی ضعف و آسیب‌پذیری‌اش بود. از آن رو که به هیچ‌یک از طبقات اجتماعی تکیه نداشت، فاقد پایگاه اجتماعی بود، فاقد طبقه یا طبقاتی از جامعه که دولت را از خود بدانند - از حقوق آن دفاع کنند، حافظ امتیازات و حامی منافع خود باشند - و وقتی دولت با خطر روبرو

می شد پشت آن بایستند. برعکس، طبقات ممتاز اجتماع معمولاً یا به صف مخالفین می پیوستند و یا وقتی دولت به آنان نیاز مبرم داشت بی طرف می ماندند، چنان که دو بار در قرن بیستم روی داد، یک بار در انقلاب مشروطه و بار دیگر هفتاد سال بعد در انقلاب ۱۹۷۹.

بی ثباتی و ناامنی در شرایط فرد و جامعه ماحصل چنین جامعه‌ای بود. اعمال قدرت استبدادی توسط دولت، از یک سوی، زندگی را بی ثبات و ناامن می کرد و از سوی دیگر جامعه چنین دولتی را قانونی و مشروع نمی دانست و می کوشید تا در هر فرصت و به هر وسیله به آن آسیب برساند و دولت نیز احساس ناامنی می کرد و خود را در خطر سقوط می دید. شاه پسر خود و یا دیگران را از روی میل و رغبت و لذت کور نمی کرد یا از بین نمی برد بلکه از سر ترس بود که مبادا بخواهند از حکومت ساقطش کنند.

دکتر کاتوزیان با ادامه بحث خود نتیجه می گیرد که چنین روندی به «جامعه کوتاه مدت» می انجامد. «... شاه یقین نداشت که پسر محبوبش پس از مرگ او بر تخت می نشیند. وزیر، والی یا دیگر مقامات دولتی هر آن امکان داشت که سمت خود را، به همراه دارایی و گاه حتی زندگی شان، از دست بدهند، فرد ثروتمند مطمئن نبود که بتواند بخشی یا همه ثروتش را در برابر حاکم، والی یا دیگر اشخاص قدرتمند حفظ کند. به ندرت کسی می توانست مطمئن باشد که موقعیت و / یا دارایی اش به فرزندانش می رسد. یا آنکه نوه وزیر فردی مهم شود و نوه تاجر فردی ثروتمند.

چنین بود که تصمیمات به ندرت بر اساس ملاحظات درازمدت اتخاذ می شد. عبارت فارسی "شش ماه بعد کی مرده، کی زنده؟" دیدگاه عموم را نسبت به زمان، پیش بینی و برنامه ریزی جمع بندی می کرد. مقامات دولتی می دانستند که هر آن امکان داشت ناگهان و به صورت غیرقابل پیش بینی موقعیت خود را از دست بدهند و بنابراین می کوشیدند تا از امتیازات سمت خود تا آنجا که می توانستند و تا زمانی که ادامه داشت سود جویند و همین امر آنها را نسبت به مردمی که تحت فرمانشان قرار داشتند بسیار متجاوز و استثمارگر می ساخت...».

به همین خاطر، گرچه تاریخ ایران طولانی است و پرحادثه، فاقد تداومی ماندگار است. ماهیت کوتاه مدت جامعه علت و معلول فقدان طبقه اشرافی ریشه دار بود. مؤسسات آموزشی نیز، گرچه در هر دوره کوتاه وجود داشتند و گاهی به دستاوردهای علمی و آموزشی ارزنده ای نایل می شدند، برای دورانی طولانی دوام نمی آوردند بلکه در دوره کوتاه بعدی در شکلی نو ظاهر می شدند. در مجموع، در تاریخ ایران با فقدان

چشمگیر طبقات و مؤسسات اجتماعی ریشه‌دار و قدیمی روبرو هستیم.

در بخشی دیگر از مقدمه کتاب با عشایر و مسأله قومیت در جامعه ایران روبرو می‌شویم، چرا که «هیچ بحثی از تاریخ، اقتصاد، جامعه و سیاست ایران نمی‌تواند بدون پرداختن به عشایر کامل و واقع‌گرایانه باشد، از همان زمان که پارسیان نخستین امپراتوری را در ایران بنا نهادند تا دوران قاجاریه که تا قرن بیستم بر ایران حکومت کردند.»

امتیاز عشایر بر مردم یکجانشین جابه‌جایی و جنگندگی شان بود. قبیله یا جمعی از قبایل با جمعیتی که از جمعیت روستایی بسی بیشتر بود و با استفاده از قدرت نظامی و تحرک، دیگران را تحت انقیاد خود درمی‌آوردند و حکومتی مرکزی تشکیل می‌دادند که می‌توانست مستقیم یا غیرمستقیم کل مازاد محصول کشاورزی را جمع‌آوری کند و به حکومتی مقتدر بدل شود و مناطق گسترده‌ای را اداره و از آن دفاع کند. در حقیقت، قبایل چادرنشین تمام حکومت‌های ایران را از ابتدا تا قرن بیستم بنیان نهادند. این قبایل پس از رسیدن به حکومت اجباراً با مقاومت و مخالفت دیگر قبایل روبرو می‌شدند.

دکتر کاتوزیان با اشاره به شرایط خاص جغرافیایی ایران می‌نویسد: «ایران از نظر تاریخی محل تلاقی آسیا و اروپا، شرق و غرب است. مردم، کالاهای، اعتقادات و نیز هنجارها و تولیدات فرهنگی غالباً اما نه همیشه از این سرزمین گذر کرده و از شرق به غرب رسیده‌اند. تأثیر شرق چنان بوده که حتی بسیاری از اسطوره‌ها و افسانه‌های ایرانی در بخش‌های شرقی ایران پا گرفته‌اند گرچه اسلام و عرب‌ها از مسیر مخالف آن آمدند.»

تنوع قومی و زبانی از نتایج این موقعیت خاص جغرافیایی بود و نویسنده با شرحی خلاصه به زبان‌هایی اشاره می‌کند که در سراسر ایران همراه زبان فارسی وجود داشته و حفظ شده است، همچون ترکی و کردی. در عین حال دکتر کاتوزیان با توجه به تنوع قومی در ایران یادآور می‌شود «پس این ادعای ساختگی که بر بخش اعظمی از قرن بیستم حاکم بود و می‌گفت ایرانیان از نژاد خالص آریایی بودند و به یک زبان، فارسی، سخن می‌گفتند خیالی باطل بود، خیالی که از ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی افراطی در اروپای قرن بیستم و قرن قبل از آن متأثر می‌شد که در مورد ایران حتی بی‌ربط‌تر بود و کم‌اعتبارتر. چنین ادعایی به تنفر و تضادهای قومی انجامید، عواقبی که در بخش‌هایی از کشور هنوز به چشم می‌خورد... شمار اندکی از مردم همانند سید حسن تقی‌زاده، سیاستمدار و پژوهشگر برجسته قرن بیستم، از ماهیت غیرتاریخی این ناسیونالیسم آریایی و از پیامدهای خطرناک آن برای وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران به وضوح واقف بودند...» دکتر کاتوزیان در فصل‌های ۹ تا ۱۲ کتاب ایرانیان به بحث درباره ظهور

ناسیونالیسم مدرن در ایران، یعنی آریاگرایی و پان-ایرانیسم می‌پردازد اما با اشاره‌ای مختصر به هویت ایرانی در پیش‌گفتار خود می‌نویسد: «... ابداع دوباره گذشته کهن پیش از اسلام در پرتو ناسیونالیسم مدرن اروپایی، و به‌ویژه آلمانی، برای جعل هویتی کاملاً نو و مدرن ناکام می‌ماند چراکه بیشتر زائیده تب ایدئولوژیکی و رویاهای احساساتی بود تا ناشی از دیدگاهی واقع‌گرایانه براساس تاریخ کشور و جامعه.» دکتر کاتوزیان در ادامه به ما می‌گوید این هویت نو و بازگشت به گذشته پرشکوه و در مقابل آن دیدگاه مبتنی بر هویت اسلامی هم دوش یکدیگر پیش می‌رفتند چنان‌که، از زمان انقلاب مشروطه، هرگاه دولت بر عظمت دوران پیش از اسلام اصرار می‌ورزید و باستان‌گرایی را در برابر باورهای دینی مردم قرار می‌داد، جامعه که در تضاد همیشگی با دولت قرار داشت، براساس اسلام و سنت‌های شیعه به مقابله با آن برمی‌خاست و هرگاه دولت به دین روی می‌آورد، جامعه خود را با مفهوم مدرن و ابداعی از ایران پیش از اسلام تعریف می‌کرد.

در ادامه به ایرانیسم یا ایرانیت می‌رسیم و می‌خوانیم: «به رغم آنکه امپراتوری‌های ایران در سده‌های کهن و میانه گاه حتی نسبت به ایران امروز مردمانی متفاوت‌تر را در خود جای می‌دادند، این ویژگی و خصیصه ایرانی‌گری یا ایرانیت بود که همواره ایران را از سرزمین‌ها و مردمان همسایه متمایز می‌ساخت. ناسیونالیسم در مفهوم مدرن خود جایی نداشت بلکه آگاهی از وجوه اشتراک اجتماعی و فرهنگی بود که کشور و مردمانش را از دیگران متفاوت می‌کرد؛ از یونانیان، رومیان، عرب‌ها، چینی‌ها و هندیان.» «نظریه توطئه» یکی دیگر از بندهای این پیش‌گفتار جذاب است که به ما می‌گوید: «ایرانیان به ندرت همه چیز - حوادث، پدیده‌ها، آرا و نظرات - را حقیقی می‌پندارند. برعکس، بیشتر مایلند که باور کنند این صورت‌های ظاهری غلط‌اندازند و حقیقت و رای آنها نهفته است... نمونه بارز گرایشی بود که می‌خواست دست بریتانیا (انگلیسی‌ها) را گاه حتی در حوادث بی‌اهمیت ببیند (و تا حدی همچنان پابرجاست)، پدیده‌ای که معمولاً پیامد امپریالیسم مدرن غرب بود.» این اعتقاد چنان در ایرانیان ریشه می‌دواند که تقی‌زاده نیز در نامه‌هایش به آن اشاره می‌کند و در شگفت است چطور هم‌میهانش در پس‌کوچک‌ترین و بی‌اهمیت‌ترین اتفاقات انگلیسی‌ها را می‌بینند و نتیجه می‌گیرد که «... بی‌شک این بیماری ملی مرگبار است و اگر درمان نشود امیدی برای اصلاح و توسعه وجود نخواهد داشت.»

بخش پایانی مقدمه کتاب به فردیت و شخصیت ایرانی می‌پردازد و اصطلاح

«شخص‌گرایی»^۱ را برابر «فردگرایی»^۲ می‌نهد. نویسنده معتقد است آنچه ما در ایران با آن روبرویم بیشتر شخص‌گرایی است تا فردگرایی که در سنت غربی به دیدگاه و نگرشی اشاره دارد که متفکران لیبرال - اساساً متفکران بریتانیایی و فرانسوی - در قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم از آن حمایت کرده‌اند. این نگرش در اروپا واکنشی بود به دولت‌های سوداگر و قدرت کلیسا در تعیین زندگی جمعی و فردی. و دیدگاهی بود که به تدریج در سده‌های نوزدهم و بیستم در غرب رواج یافت و فقط جنبش سوسیالیستی با آن به مقابله برخاست. از این رو، فردگرایی غربی از نظر تاریخی پدیده‌ای متأخر است و خصیصه‌های ویژه خود را داراست. اما نویسنده بیشتر تمایل دارد که در خصوص ایرانیان اصطلاح «شخص‌گرایی» را به کار برد. نخست آنکه این اصطلاح برای ایران پدیده‌ای قدیمی است و به هیچ روی محصول پیشرفت‌های اجتماعی و روشنفکری اخیر در اروپا نیست. درست است که از آغاز قرن بیستم مایه‌ای از فردگرایی اروپاییان به ایران راه یافته که صرفاً به مبنای مدرن بودن یا مدرنیت کاذب است. در حالی که شخص‌گرایی ایرانی پدیده‌ای تاریخی است و از دیرباز بخشی از نگرش و روانشناسی اجتماعی ایرانیان بوده.

دکتر کاتوزیان با نگاهی موشکافانه به ایرانیان باور دارد که شخص‌گرایی در ایران دو وجهی است. ایرانیان از یک سو به طرزی غریب از یکدیگر جدابند اگر خانواده یا رفاقت آنها را به هم متصل نکند. در حقیقت آنها دیگرانی را که جزو دوستان و خانواده‌شان نیستند غیرخودی می‌دانند و رفتاری بیگانه با آنها دارند. شاید به همین خاطر ایرانیان معمولاً در ورزش‌های انفرادی مثل کشتی یا وزنه‌برداری به نتایج بهتر می‌رسند و به همین دلیل است که به حزب یا به مؤسسات اجتماعی و سیاسی روی خوش نشان نمی‌دهند و رفتارشان در بیرون از خانه کاملاً بر محوریت شخص استوار است. و در وجهی دیگر ایرانیان بسیار به اعضای خانواده، بستگان و دوستان خود وابسته‌اند و برای آنها دست به ایثار و فداکاری‌های می‌زنند که گاه شگفت‌انگیز است. دکتر کاتوزیان با همین اعتقاد نتیجه می‌گیرد «برای ارائه تحلیلی واقع‌گرایانه از جامعه ایران ضروری است که این شخص‌گرایی ریشه‌دار در همه ابعادش مد نظر قرار گیرد.»

کتاب ایرانیان با پرداختن به جامعه و فرهنگ و تاریخ ایران، داستان یکی از متغیرترین، متنوع‌ترین، جذاب‌ترین تمدن‌های بشری را باز می‌گوید، داستان سرزمین و مردمی که همه فصول را از سرگذرانده‌اند.